

اظہار ندامت و پشیمانی و ہابیان

اظهار ندامت و پشیمانی وهابیان

در این مقاله نمونه هایی از اعترافات علمای تندروی وهابی که از عملکرد خود پشیمان شده اند، ذکر خواهد شد.

مقدمه

علمای پیشین وهابی گرچه در ابتدا تندروی کرده و مخالفان خود را تکفیر نمودند، ولی در آخر عمر، از عملکرد خود پشیمان شده و به اشتباهی که کرده بودند پی بردند. اینک به نمونه هایی از این اعترافات اشاره می کنیم:

1. اعتراف ابن تیمیه

وی که سردمدار تکفیر بود و وهابیان او را پیشوای خود می دانند در آخر عمر از اشتباه خود بازگشت. ذهبی می گوید:

و رأیت للأشعری كلمة اعجبتني و هي ثابتة رواها البيهقي، سمعت ابا حزم العبدري، سمعت زاهر بن احمد السرخسي يقول: لما قرب حضور اجل أبي الحسن الأشعري في داري ببغداد دعاني فأتيته فقال: اشهد على اني لا اكفر أحداً من أهل القبلة؛ لأنّ الكلّ يشيرون إلى معبود واحد، وأنما هذا كلّه اختلاف العبارات. قلت: و بنحو هذا أدین، و كذا كان شيخنا ابن تیمية في اواخر ايامه يقول: أنا لا اكفر احداً من الأمة و يقول: قال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم): (لا يحافظ على الوضوء إلا مؤمن)، فمن لازم الصلوات بوضوء فهو مسلم... [1]

از اشعری جمله عجیبی دیدم که ثابت است و آن را بیهقی روایت نموده که از ابو حزم عبدری شنیدم که گفت از زاهر بن احمد سرخسی شنیدم که می گفت: چون هنگام مرگ ابوالحسن اشعری در خانه ام در بغداد فرا رسید مرا خواست، من به نزد او رفتم، او گفت: بر من گواهی بده که هرگز شخصی از اهل قبله را تکفیر نمی کنم؛ زیرا همه اشاره به یک معبود دارند و اینها همه اختلاف عبارات است.

من می گویم: رأی من نیز همین است، و همچنین استاد ما ابن تیمیه در اواخر عمر خود می گفت: من هیچ یک از افراد این امت را تکفیر نمی کنم، زیرا پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: (مؤمن کسی است که بر وضوی خود محافظت دارد) پس هر کس که ملازم نمازهای خود با وضو باشد مسلمان است...

2. اعتراف محمد بن عبد الوهاب

محمد بن عبدالوهاب با آن همه اتهامات و نسبت های ناروا به مخالفان خود در عقیده و نسبت کفر و شرک به آنان سرانجام در آخر عمر، از کرده خود پشیمان شده و در نامه هایی که به افراد و مناطق مختلف می نویسد، به اشتباهات خود اعتراف می کند، و این درس بزرگی برای پیروان او از وهابیان و سلفی هاست، که در گزاره گویی کاری نکنند که از کرده خود پشیمان شوند. اینک به برخی از نامه های او در این باره اشاره می کنیم:

محمد بن عبدالوهاب در نامه خود به سویدی از علمای عراق که از او درباره آنچه مردم نسبت به او می دهند سؤال کرده، می نویسد:

انّ اشاعة البهتان ممّا يستحى العاقل ان يحكيه فضلا عن ان يفتره ممّا قلت: اننى اكفر جميع الناس إلا من اتبعنى، و يا عجباً كيف يدخل هذا فى عقل عاقل، و هل يقول هذا مسلم؟... و ما قلت: اننى اكفر من توسل بال صالحين، و اكفر البوصيرى لقوله: يا اكرم الخلق، و انكر زيارة قبر النبى (صلّى الله عليه وآله وسلّم)، و انكر زيارة قبور الوالدين و غيرهم، و اكفر من حلف بغير الله. جوابى على ذلك اقول: (سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ). [2]

همانا اشاعه تهمت از چیزهایی است که عاقل حیا می کند که آن را حکایت کند تا چه رسد به اینکه آنچه را شما گفتید افترا زند؛ که من تمام مردم را کافر می دانم جز کسی که مرا پیروی کند. چه عجب، چگونه این مطلب در عقل عاقلی می گنجد، و آیا مسلمانى این گونه حرف می زند... و اینکه شما گفتید: من تکفیر می کنم هر کسی را که به صالحان توسل نماید، و اینکه من بوصیرى را به جهت خطاب کردن پیامبر (صلّى الله عليه وآله وسلّم) به (یا اكرم الخلق) تکفیر می کنم، و زیارت قبر پیامبر (صلّى الله عليه وآله وسلّم) و قبور پدر و مادر و دیگران را انکار می کنم، و نیز هر کس به غیر خدا قسم یاد کند او را تکفیر می نمایم. جواب این حرف ها این است که می گویم: (منزه است خداوند، اینها تهمتی بزرگ است).

و او همین اعتراف و اقرار را نیز در نامه خود به اهل قصیم کرده است. [3]
از نامه های محمد بن عبدالوهاب استفاده می شود که او در آخر عمرش همانند ابن تیمیه از تکفیر مسلمانان پشیمان بوده است؛

او در نامه خود به اهالی قصیم می نویسد:
... و الله يعلم انّ الرجل افترى على اموراً لم اقلها و لم يأت اكثرها على بالى... فمناها: قوله: انى اكفر من توسل بال صالحين، و انى اكفر البوصيرى لقوله: يا اكرم الخلق و انى اقول: لو اقدر على هدم قبة رسول الله (صلّى الله عليه وآله وسلّم) لهدمتها، و لو اقدر على الكعبة لأخذت ميزابها و جعلت لها ميزاباً من خشب، و انى احرم زيارة قبر النبى (صلّى الله عليه وآله وسلّم) و انى انكر زيارة قبر الوالدين و غيرهما و انى اكفر من حلف بغير الله، و انى اكفر ابن الفارض و ابن عربى... جوابى عن هذه المسائل ان اقول: (سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ)... [4]

... و خدا می داند که این مرد به من اموری را تهمت زده که قائل به آن نبوده و بیشتر آنها بر خاطر من نیامده است... از جمله آنها اینکه من کسی را که به صالحان توسل کند تکفیر می کنم و نیز بوصیرى را به جهت اینکه خطاب به پیامبر (صلّى الله عليه وآله وسلّم) گفته (یا اكرم الخلق) تکفیر می نمایم، و اینکه می گویم: اگر قدرت بر خراب کردن گنبد رسول خدا (صلّى الله عليه وآله وسلّم) پیدا کنم آن را خراب می نمایم. و اگر بر کعبه دست یابم ناودان آن را برداشته و به جای آن ناودانی از چوب قرار می دهم، و من زیارت قبر پیامبر (صلّى الله عليه وآله وسلّم) را حرام می دانم و نیز زیارت قبر پدر و مادر و دیگران را انکار می کنم، و کسی را که به غیر خدا قسم بخورد تکفیر می کنم و نیز ابن فارض و ابن عربى را کافر می دانم... جواب من از این مسائل این است که می گویم: (منزهی تو این تهمتی بزرگ است)...

و همچنین می گوید:
... فكون بعض يرخص بالتوسل بال صالحين و بعضهم يخصه بالنبى (صلّى الله عليه وآله وسلّم)، و اكثر العلماء ينهى عن ذلك و يكرهه، فهذا المسألة من مسائل الفقه و ان كان الصواب عندنا قول الجمهور من أنّه مكروه، فلاننكر على من فعله و لانكار فى مسائل الإجتهد، و لكن انكارنا على من دعا لمخلوق اعظم ممّا يدعو الله تعالى و يقصد القبر يتضرع عند ضريح الشيخ عبدالقادر أو غيره يطلب فيه تفريج الكربات و اغاثة اللهفات و اعطاء الرغبات، فأين هذا ممّن يدعو الله مخلصاً له الدين لايدعو مع الله أحداً ولكن يقول فى دعائه: أسألك بنبيك أو بالمرسلين أو بعبادك الصالحين أو يقصد قبراً معروفاً أو غيره يدعو عنده، لكن لايدعو إلا الله مخلصاً له الدين، فاین هذا

مما نحن فيه. [5]

... اینکه برخی توسل به صالحان را رخصت داده و برخی آن را مختص به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دانسته، و اکثر علما از آن نهی کرده و مکروه می دانند این از مسایل فقه است، گرچه صواب نزد ما همان قول جمهور است که مکروه می باشد. لذا ما بر کسی که متوسل به اولیا شود انکار نمی کنیم؛ چرا که این مسأله از مسائل اجتهادی است. ولی انکار ما بر کسی است که مخلوقی را بیشتر از خدا بخواند، و قصد قبر کند و کنار ضریح شیخ عبدالقادر و یا دیگران تضرع نماید و از او بخواهد تا گرفتاری هایش را برطرف نماید و در مصائب او را نجات دهد و آنچه می خواهد به او عطا نماید. این کجا و کسی که خدا را خالصانه می خواند و همراه او هیچ کسی را شریک در دعای خود نمی داند، ولی در دعایش می گوید: از تو می خواهم به پیامبرت یا به انبیای مرسلین یا به بندگان صالحت، یا قصد قبر معروف و یا غیر معروفی کند تا در کنار آن دعا نماید ولی دعا را خالصانه برای خدا انجام می دهد، این کجا با آنچه ما در آن هستیم کجا؟

با در نظر گرفتن این کلمات از محمد بن عبدالوهاب رئیس فرقه وهابیان پی می بریم که پیروان او که امروزه مسلمانان غیروهابی را تکفیر می کنند حتی حرف های رئیس خود را هم نفهمیده اند و یا اینکه فهمیده ولی پا را از او فراتر نهاده و به جهت تحجری که دارند دست به تکفیر مسلمانان زده اند.

3. اعتراف بزرگان علمای حجاز

روز پنجشنبه، سی ام ذی قعدة سال 1419ه. ق بیانیه ای از سوی بزرگان علمای حجاز صادر شد که تمام روزنامه های وقت آن دیار، آن بیانیه را به چاپ رساندند، و در آن از تکفیر مسلمانان منع شده بود. در آن بیانیه چنین آمده است:

و لما كان مردّ حكم التكفير إلى الله و رسوله لم يجز ان نكفر إلا من دلّ الكتاب و السنة على كفره دلالة واضحة، فلا يكفى في ذلك مجرد الشبهة و الظنّ لما يترتب على ذلك من الأحكام الخطيرة...

آنچه قد یرد فی کتاب و السنة ما يفهم منه انّ هذا القول أو العمل أو الإعتقاد كفر، ولا يكفر من اتصف به لوجود مانع يمنع من كفره...

و قد ينطق المسلم بالكفر، لغلبة فرح أو غضب أو نحوهما، فلا يكفر بها، لعدم القصد، كما في قصة الذي قال: (اللهم أنت عبدی و أنا ربك) اخطأ من شدة الفرح. و التسرع في التكفير يترتب عليه امور خطيرة من استحلال الدم و المال و منع التوارث و فسخ النكاح و غیرهما مما يترتب على الردة. فكيف يسوغ للمؤمن ان يقدم عليه لأدنى شبهة؟... [6]

چون بازگشت حکم تکفیر به خدا و رسولش می باشد، لذا جایز نیست کسی را تکفیر کرد، مگر آنکه کتاب و سنت بر کفر او دلالت واضح داشته باشد، زیرا به جهت آثار بزرگی که بر تکفیر بار است بدین جهت به مجرد شبهه و گمان درباره کسی نمی توان او را به کفر متهم نمود. گاهی در کتاب و سنت چیزی وارد می شود که از آن فهمیده می شود این قول یا عمل یا اعتقاد، کفر است، ولی نمی توان او را متصف به کفر کرد به جهت مانعی که از کفر او جلوگیری می کند...

و گاهی نیز مسلمانانی به کفر نطق می کند به جهت غلبه شادی یا غضب یا نحو این دو، و لذا نمی توان او را تکفیر نمود؛ چرا که قصد ندارد، همان گونه که در قصه کسی که گفت: (بارخدا یا! تو بنده من و من پروردگار توأم)، او از شدت شادی خطا کرده است. و عجله کردن در تکفیر موجب می شود که امور خطرناکی از قبیل: حلال شمردن خون، مال، منع توارث، فسخ نکاح و...

بر آن مترتب شود، اموری که بر مرتدان حمل می گردد. پس چگونه مؤمن به خود اجازه می دهد تا با کمترین شبهه بر ضد برادر مؤمنش اقدام نماید...

4. اعتراف دکتر طه جابر فیاض علوانی

او که استاد فقه و اصول دانشگاه محمد بن سعود در عربستان بوده خطاب به جوانان تندرو وهابی می گوید:

و كثير منهم من ينسب لنفسه العلم بالرجال و معرفة مراتب الجرح و التعديل و تاريخ الرجال، و هو في ذلك لا يعدو ان يكون قد درس كتاباً من كتب القوم في هذا الموضوع او ذاك، فأباح لنفسه ان يعتلى منبر الإجتهد...[7]

بسیاری از آنان کسانی هستند که خود را به علم رجال و شناخت مراتب جرح و تعدیل و تاریخ رجال، نسبت می دهند در حالی که حتی یک کتاب را در این زمینه فرا نگرفته است، ولی به خود اجازه می دهد که بر منبر اجتهاد صعود نماید...

5. اعتراف شیخ صالح بن عبدالله بن حمید

او که امام و خطیب مسجد الحرام بوده در کتاب خود می نویسد:

يجب الجدّ في السعى من اجل احياء الأخوة الاسلامية الحقّة لتلتقى الأمة بفنائها و جماعاتها على نصرّة دين الله حباً فيه و ولاءً لله و لرسوله (صلى الله عليه وآله وسلم) انتماء يستعلى على كل انتماء، و الخطاب في هذا اللقاء أيها الإخوة موجّه إلى اهل العلم و الفكر... علماء و طلبة علم... تطرح القضايا و المسائل على بساط البحث، و يبذل الجهد في تمييز الصواب من الخطأ، يحترم رأى كل مجتهد؛ سواء كان مخطئاً أو مصيباً، و التحامل على المجتهد أو تجريحه مسلك في العلم منكور، و خطأه لا يبيح النيل من عرضه، ولا يسوغ تلمس المعاييب للبرء و التشهي بالصاق التهم بالناس.

انّ على اهل العلم و الدعوة ان يستبينوا قيمة ما يدعون اليه، فليس الحق حِكراً على مسلك، و الخلاف في الرأى لا يجوز أن يكون مصدر لجاجة او غضب. انّ من شأن المجتهدين أن يختلفوا، و نتائج هذا الإختلاف مقبولة من غير تشنج ولا تعصب، و من غير ان يبنی على هذا شقاق، أو تنامی بسببه احقاد. انّ حقّ النقد لا يجعل الحق حِكراً على الناقد.

من المؤسف و من القصور ان يتحول الخلاف في وجهات النظر إلى عناد شخصی و انتصار ذاتی إلى عدا ما حقّ، و من المبكى ان يبدأ الخلاف في فرعية صغيرة فيرقى إلى الإتهام في أصول الإسلام و قواعد الديانة.

انّ سوء الأدب في الجدل و المناظرة يسوغ لأصحابه استحلال اعراض المسلمين ولاسيما العلماء و الدعاة، فيتحول الاهتمام إلى تتبع الزلات و تلمس العثرات...[8]

واجب است که کوشش فراوان در جهت احیای برادری اسلامی حقّ نمود تا عموم امت، بر یاری دین خدا یکپارچه شده و با محبت و پذیرش سلطه خدا و رسولش (صلى الله عليه وآله وسلم) خود را به اسلام نسبت دهد. سخنان من در اینجا - ای برادران - متوجه اهل علم و فکر است... اعم از علما و طالبان علم... باید قضایا و مسائل مورد بحث قرار گیرد، و نهایت کوشش در جدا کردن صواب از خطا به کار رود و رأی هر مجتهدی مورد احترام واقع گردد؛ چه خطا کرده یا به واقع رسیده باشد. و حمله کردن بر مجتهد یا اهانت به او روشی ناخوشایند در علم است، و خطای او باعث نمی شود که آبروی او ریخته شود، و مجوز آن نمی گردد که عیب ها را بر افراد بی گناه بار کرده و تهمت ها به مردم نسبت داده شود.

بر اهل علم و دعوت واجب است که ارزش آنچه را به او دعوت می کنند روشن کنند، که حق مخصوص یک عقیده و مسلك نیست، و اختلاف در رأی مجوّز لجاجت یا غضب نیست. از شأن

مجتهدان این است که اختلاف کنند، و نتایج آن نیز بدون تشنج و تعصب مورد قبول است، بدون آنکه باعث تفرقه و رشد کینه ها گردد. از حقوق انتقاد آن است که حق، تنها مخصوص نقد کننده نباشد.

متأسفانه از کوتاهی افراد اینکه اختلاف نظر منجر به دشمنی شخصی و عناد گردد. و چیزی که انسان را به گریه در می آورد اینکه اختلاف از یک مسأله فرعی کوچک شروع می شود و بالا رفته و به حد اتهام در اصول اسلام و قواعد دیانت می رسد. بی ادبی در مجادله و مناظره، باعث می شود که افرادی آبروی مسلمانان، و علی الخصوص علما و داعیان دین را ببرند، و لذا تمام هم و غم آنان پیگیری لغزش ها و رسیدن به خطاهای افراد است...

7. اعتراف شیخ محمد بن صالح عثیمین

او در وصیت خود به دانشجویان و طلاب دانشکده شریعت و اصول دین و علوم عربی و اجتماعی در شهر «قصیم» بعد از سفارش به تقوای الهی در طلب علم، آنان را از ورود در وادی تکفیر مخالفان باز می دارد و برای اثبات این مطلب به قرآن و سنت تمسک می کند و اینکه هر کس حکم به کفر انسانی کند که در حقیقت او کافر نیست، خودش کافر می باشد. او شدیداً طلاب را از تکفیر حاکمان و عالمان باز می دارد؛ زیرا که تجاوز و تعدی بر آنان به مثل این گونه اتهامات، به ضرر تمام امت اسلامی است....

- [1]. 11 542 [2]. [3].37 . [4].37 . [5].
[6].68 . [7]. [8].8 7 . [8].8 6 .